

رویکرد نوستالژیک در غزلیات انوری

عباس باقی نژاد*

چکیده

انوری از نخستین شاعرانی است که غزل عاشقانه را به معنای متداول آن سروده است. او شرایط زندگانی خاص و تلقی و تعریف ویژه‌ای از عشق و مناسبات عاشقانه دارد که بر نگرش تغزلی انوری تأثیر نهاده؛ هم‌چنین نقشی تعیین‌کننده در تکوین محتوا و ابعاد و جزئیات غزل وی ایفا نموده است. ناکامی‌های عشقی و محرومیت‌هایی را که انوری در دنیای عاشقانه تجربه کرده، برآیندی از زندگی توأم با دشواری و تنگنای معیشتی وی می‌توان ارزیابی نمود. این احوال، غزل انوری را با نظام و هنجار معنایی خاصی درآمیخته و غالباً محتوایی نومیدانه و حسرت‌بار به آن بخشیده است. در متنِ نومیدی و حسرت‌مندی انوری، نشانه‌هایی از اعتراض و شکوه و بیزاری و نیز آرزو و آرمان‌خواهی وجود دارد که می‌توان آن‌ها را تجلیاتی از نوستالژی در کلام وی تعبیر کرد. در این نوشتار، نموده‌ها و جنبه‌های این تجلیات مورد بررسی قرار گرفته؛ هم‌زمان، ابعاد دشواری معیشت و محرومیت عاطفی و عشقی انوری به عنوان خاستگاه و زمینه‌های نوستالژی در غزل او، مورد تبیین و تحلیل قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: انوری، نوستالژی، غزل، نومیدی، اعتراض، آرمان‌خواهی

تاریخ پذیرش: ۹۷/۶/۲۶

a.baghenejad@gmail.com

تاریخ دریافت مقاله: ۹۷/۱/۱۷

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ارومیه

۱- پیش‌گفتار

شعر فارسی در هر دوره‌ای، نمود و ترسیم‌هایی از احساس غربت و دل‌تنگی به دست داده و تصویرگر رنجوری و بی‌تابی شاعران در برابر احوال نامطلوب بوده؛ به موازات آن، عواطف و آرزوهای شاعران فارسی را ترسیم کرده است. در این تصویر و ترسیم‌ها می‌توان تجلیاتی از نوستالژی، به بیان دیگر جوهری از محرومیت، ناکامی و اشتیاق شاعران به طور خاص، و عواطف و آرمان‌های اجتماعی آنان به صورت کلی مشاهده کرد. نوستالژی (Nostalgia) که واژه‌ای فرانسوی و برگرفته از دو سازه‌ی یونانی (Nostos) به معنی بازگشت و (Algos) به مفهوم درد و رنج است (انوشه، ۱۳۷۶: ۶۷۵)، از علم پزشکی به ادبیات راه یافته و به عنوان درون‌مایه‌ای از آثار ادبی و گونه‌ای ویژگی محتوایی در هنر و ادبیات مطرح شده است. «غم غربت» (آشوری، ۱۳۶۹: ۲۴۶) و «احساس غربت» (باطنی، ۱۳۸۰: ۵۷۲)، معادل‌های ساده‌ی فارسی است که برای اصطلاح نوستالژی تعیین شده است. «دل‌تنگی از دوری از میهن و درد دوری از وطن» (زمردیان، ۱۳۷۳: ۳۶۸) و نیز «حسرت گذشته» (آریانیپور، ۱۳۸۰: ۳۵۳۹)، دیگر معنایی است که برای نوستالژی ذکر شده است.

در آثار ادبی، محتوای نوستالژیک، شامل بیان حسرت و رنج و اضطراب، بابت گمشده‌ها و از دست‌رفته‌هایی است که دست‌یابی بدان ممکن نبوده و جز در حیطه‌ی آرزو و حسرت‌مندی نمی‌توان تصویر و تجسمی از آن‌ها به دست آورد. گمشده‌هایی چون روزگار خوش گذشته، کودکی، جوانی، معشوق از دست‌رفته، وطن، طبیعت، شرایط مطلوب تاریخی و... بنیان‌هایی هستند که محتوای نوستالژیک را در آثار ادبی، موجودیت می‌بخشند و زمینه‌ی ظهور حال و هیجان‌های حسرت‌مندان را در آن‌ها فراهم می‌آورند.

شعر فارسی، گونه‌های مختلفی از احساس دل‌تنگی و بیگانگی با دنیای پیرامون و واقعیات آن، یا احساس غربت و بیزاری از وضعیت موجود را انعکاس داده و شاعران فارسی، اظهار ناخرسندی از زیستن در شرایط ناسازگار و شکوه از زندگی، مردمان و مصائب مختلف را به صورت‌های گوناگون در آثار خود بیان داشته‌اند. ظهور هر یک از این نشانه‌ها در شعر فارسی، بیانگر نوعی حساسیت و دغدغه‌ی خاطر در شاعران بوده که زمینه‌ی آن، ناامنی عاطفی،

فکری، روحی و اجتماعی است. در کل، می‌توان گفت که احساس غربت و بیزاری از وضعیت موجود، خواه از وضعیت عینی، خواه ذهنی، ماحصلی است که آدمی در مسیر ناکامی و تحمل دشواری‌های زندگانی، به آن می‌رسد. چاره‌جویی برای رهایی از چنین احساسی، غالباً به طور خودآگاه و خودخواسته میسر نبوده و معمولاً با تلاشی ناخودآگاهانه، میسر می‌شود. ناکامی به همان نسبت که می‌تواند احساس بیزاری و ناسازگاری با شرایط موجود را پدید آورد، زمینه‌ساز فعالیتی ذهنی می‌شود و امکانات و فضاها و دنیاهایی آرمانی، متناسب با خاستگاه خود را به وجود می‌آورد. از این طریق، مجال و موقعیتی برای تسکین خاطر و فرصتی برای گریز از رنج و آزار دلتنگی و بیزاری شاعران فارسی فراهم شده است. زمان شکل‌گیری چنین ساحت و دنیایی، الزاماً متعلق به آینده نیست. گاهی آینده چنان تاریک و نومیدکننده می‌نماید که ذهن شاعران، ناگزیر به بازگشتی نوستالژیک در زمان شده و با گذشته، انسی عمیق می‌گیرد؛ به بیان دیگر، ذهن، تحقق آرزو و رفع حسرت‌ها را در گذشته دنبال می‌کند. در این صورت، گذشته و هرآنچه که مربوط به گذشته است، به صورت مبنایی برای آرمان‌جویی درمی‌آید.

۲- نوستالژی در غزل

غزل عاشقانه به دلیل پیوندهایی که با احساسات شاعران، و در مقیاس وسیع‌تر با عواطف اجتماعی داشته (عبادیان: ۵۷۱۳۸۴)، در تبیین حالات انسانی از جمله دلتنگی و حسرت و آرزومندی شاعران فارسی نقش مهمی ایفا نموده است. از این‌روی، نوستالژی و ابعاد آن در غزل فارسی، موضوع قابل تأملی است که با پرداختن به آن، می‌توان زمینه‌های دلتنگی و بیزاری و نومیدی شاعران، هم‌چنین، چگونگی حسرت و اشتیاق و آرزومندی آنان را شناسایی نمود. اساساً غزل، پاسخی بر نیازی عاطفی و فطری در انسان و شاعران بوده که سایر قالب‌های شعری از عهده‌ی آن برنیامده؛ یا اگر برآمده به قوت و کیفیت غزل نبوده است. غزل فارسی، اعم از غزل عارفانه و عاشقانه، در نشان دادن بُعدی از کمال‌جویی و آرمانگرایی انسان ایرانی توفیق داشته و تاحد زیادی توانسته روحیه‌ی فراروی و تقلا‌ی پنهان و پیدای شاعران را برای دستیابی به مطلوب‌هایشان نمایش دهد؛ هم‌چنین، موانع و محدودیت‌هایی را که شاعران را از پیمودن طریق آرزو و خواسته‌های عاطفی‌شان، بازداشته، تصویر کرده است.

حسرت و اشتیاقی که همواره شاعرانِ غزل‌سرا در صدد تبیین جنبه‌های آن بوده‌اند، هویتی خاص به قالب غزل بخشیده و آن را به عنوان یک نوع ادبی که قادر است ابعاد مختلفی از خواهش‌های انسانی و عواطف نهفته‌ی شاعران را ترسیم کند، معرفی نموده‌است. پیوندِ غزل با گونه‌ای از تخیل شاعرانه که در طول حیات غزل فارسی تکوین یافته، شکل و نوعی از خیال‌پردازی را سامان بخشیده که در آن می‌توان تصویرهای خاص و متناقضی از نوسانِ نومیدی و امید، لذت و رنج، خوشی و ناخوشی، اشتیاق و بیزاری را مشاهده کرد. شاعران غزل‌سرا ضمن نشان‌دادنِ ناتوانی و انفعالِ خود در برابر عوامل مختلف اجتماعی و فردی، دانسته یا ندانسته از امکانات غزل، در جهت پدیدار ساختن جنبه‌های متنوعِ کمال‌طلبی و آرمان‌خواهی خود استفاده نموده‌اند. این ویژگیِ غزل، شاعران فارسی را در ترسیم تناقضاتِ درونی‌شان یاری داده و از حضور مداومِ آن‌ها در دنیایی دوگانه؛ به بیان دیگر، حد فاصل واقعیت و رویا، پرده برداشته است.

۳- مسأله‌ی پژوهش

انوری ابیوردی از شاعران برجسته و تأثیرگذارِ قرن ششم (صفا، ۱۳۶۸: ۲/۶۵۷) و از بنیانگذارانِ سبک عراقی است (شمیسا، ۱۳۶۲: ۱۰۷). او شاعری متجدد و سخنوری تواناست که در هر یک از قالب‌های شعری، ابعادی از توانمندی و نوآوریِ خویش را به ظهور رسانده و نقشی تأثیرگذار در جریان شعر فارسی ایفا کرده‌است (زرین‌کوب، ۱۳۷۱: ۴۷). انوری در قصیده‌سرایی شاعری مبتکر و دارای بلاغتی نوآیین (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۹: ۴۴) و در سرودنِ قطعه، سرآمد است (خالقی‌راد، ۱۳۷۵: ۱۸). وی در تکوینِ غزل فارسی، نقش بسزا و جایگاهی ممتاز و تعیین‌کننده دارد. انوری از نخستین شاعرانی است که پس از تجربه‌های نخستینِ غزل و تغزل، سرودن غزل به معنای متداول آن را آغاز نمود. او هویتِ زبانی، معنایی و زیباشناختی تازه و متفاوتی به غزل عاشقانه بخشید و نخستین الگوهای غزل عاشقانه را ارائه کرد. شیوه‌ی انوری مورد توجه شاعران پس از او، حتی بزرگان غزل فارسی، از جمله سعدی (اخوان‌ثالث، ۱۳۷۴: ۱۰۱) و حافظ (خرمشاهی، ۱۳۷۱: ۴۵) قرار گرفته

است. ارایه‌ی نخستین الگوهای غزل عاشقانه و معیارهای آغازین آن از سوی انوری نقش تاریخی و شعری برجسته‌ای به او بخشیده است.

شرایط زندگی انوری به گونه‌ای نبوده که وی بتواند از وضعیت خود رضایت خاطر داشته باشد. او زندگانی پرفراز و فرود و توأم با تنگناهای معیشتی داشته است. از این روی در اشعارش، اعم از قصاید، قطعات و غزلیات، نشانه‌های مختلفی از دلتنگی و احساس نومیدی، بدبینی و نارضایتی راه یافته است. وی در هر یک از این قالب‌ها، گونه‌ای از آزارهای روحی و ناملايمات زندگانی خود را ترسیم کرده است. زمینه و خاستگاه اصلی نارضایتی و حالات نامطلوب در انوری، روحیات خاص وی، هم‌چنین، احوال و تجربیات زندگی او بوده است. انوری در دورانی می‌زیسته که شرایط تاریخی و اجتماعی حاکم بر آن، محرومیت‌های مختلفی را برای او و دیگر شاعران ایجاد می‌کرده است. تنگناهای معیشتی مهم‌ترین خاستگاه معضلات و محرومیت‌های انوری بوده که احساسات منفی و حالات ناخوشایند را در او دامن می‌زده است. انوری برای تأمین مایحتاج زندگی، به رفتارهای سخیف و به تعبیری «دریوزگی و دون‌همتی» (یوسفی، ۱۳۸۶: ۱۴۲) تن در داده است. این روحیه و رفتار در انوری، همواره مورد نکوهش قرار گرفته است. دکتر شفیعی در این باره می‌گوید: «روحیه‌ی او خاشاکی است بر سر امواج نیازهای روزمره‌ی زندگی که گویا حرص و آزمندی نیز بر نیروی این شط و شتاب می‌افزوده است... تا بدانجا خویشتن را در برابر ممدوح خوار و زبون می‌کند که در تاریخ مدایح شعر فارسی به دشواری می‌توان همانندی برای آن یافت» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹: ۱۱۴).

انوری از اینکه شعر خویش را وسیله‌ی کسب لذت و به دست آوردن مایحتاج روزمره سازد، پروایی نداشته است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۴۵۸). او از ممدوحان، تقاضاهای حقیرمایه نموده و در مدیحه‌هایش، درخواست‌هایی بسیار بی‌ارزش کرده است؛ تقاضای شراب، جو، سرکه، هیزم، قبا، پیراهن، رانین، روغن، پنبه و مایحتاج‌هایی از این دست، مایه‌ی مدیحه‌های انوری بوده است. در این میان، تقاضای شراب و اسباب عیش، بیش از دیگر تقاضاها در اشعار او آمده است.

این امر، نشان می‌دهد انوری دلبستگی زیادی به خوشگذرانی و لذایذ جسمانی داشته و علی‌رغم زندگی در فقر، نمی‌توانسته از عیش خود چشم‌پوشی کند. براین اساس می‌توان دریافت بسیاری اوقات، زمینه‌ی نارضایتی و بیزاریِ انوری از زندگی، فقر و معیشتِ تنگ و نهایتاً عدم دستیابی به لذایذ و مطلوب‌هایش بوده است. غزلیاتش نشان می‌دهند وی به کامجویی و تمتع جسمانی در دنیای عاشقانه‌ی خویش نیز وابستگی زیادی داشته و ناکامی در این زمینه هم، بسیاری مواقع او را به ابراز نارضایتی و شکوه از زندگی، زمانه، معشوق و مردمان واداشته، و این احوال در مواردی به ظهور نشانه‌های نوستالژی در غزل او انجامیده است.

۴- پیشینه‌ی پژوهش

در میان پژوهش‌های صورت گرفته در زمینه‌ی نوستالژی و پژوهش‌هایی که در باره‌ی انوری انجام شده، پژوهش مستقلی درباره‌ی نوستالژیِ شعر انوری به دست نیامد. افزون بر منابع و پژوهش‌هایی که مورد استناد این نوشتار بوده، از جمله کتاب *مجلس کیمیا فروش* از دکتر «محمد رضا شفیع کدکنی» و کتاب *چشمه‌ی روشن* از دکتر «غلامحسین یوسفی»، پژوهش‌هایی را که مرتبط با پژوهش حاضر هستند و تا حدی می‌توان آن‌ها را پیشینه‌ی این پژوهش تلقی نمود، مقاله‌ی «بررسی کارکرد هجو در شعر حطیئه و انوری» از شهریار همتی و ... است که در *کاوش‌نامه، فصلنامه ادبیات تطبیقی* (۱۳۹۱، زمستان، شماره‌ی ۸) به چاپ رسیده است. در این مقاله ضمن مقایسه‌ی هجویات انوری با حطیئه، شاعر عرب، از عواطف شخصی انوری به عنوان خاستگاه هجوهای او سخن گفته شده و نقش تعیین‌کننده‌ی عواطف خاص انوری در فقدان اعتماد به نفس و احساس انزجار وی از دیگران بررسی شده است؛ «بررسی مضامین اجتماعی و سیاسی در مقطعات انوری» از شهین حقیقی و ...، مقاله‌ی دیگری در باره‌ی انوری است که در *فصلنامه‌ی شعرپژوهی، بوستان ادب* (۱۳۹۵، زمستان، شماره‌ی ۸۴) به چاپ رسیده است. نویسندگان این مقاله رویکرد انتقادی انوری را نسبت معضلات جامعه و سیاست‌گذاری‌های عصر او مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند. مقاله‌ی «خاستگاه شعر و هویت صنفی - اجتماعی شاعر از دیدگاه حکیم انوری ابیوردی» از مهدی

محبتی که در پژوهش *زبان و ادبیات فارسی* (۱۳۸۶، شماره هشتم، بهار و تابستان) پژوهش دیگری در باره‌ی انوری است که در آن، تلاش شده تبیینی از اندیشه‌ها و آرای انوری در باره‌ی شعر و هویت صنفی و نقش اجتماعی او به دست داده شود. در این مقاله نگاه انوری به فقر، دورویی اجتماعی از نظر انوری و نقش نیازمندی در تناقض و تضاد رفتاری انوری مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است.

۵- شکوه از روزگار

از شواهد پیداست که انوری در محیط خانوادگی نسبتاً مرفهی متولد شده و تا سالیانی از مواهب مادی زندگانی برخوردار بوده است. در جوانی، پس از فوت پدرش، ثروت و مکنت او را به ارث برده و آن را صرف زندگانی پر هزینه‌ی خود ساخته است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۲۷). او از همان ابتدا به اسراف در امور، خو گرفته و دلبسته‌ی زندگانی توأم با خوشگذرانی و کامرانی شده است. افراط در خوشگذرانی و هوس‌رانی و شراب‌خواری سبب شده وی در کوتاه‌زمان، ثروت به جا مانده از پدر را از دست دهد و دچار دست‌تنگی شود. در این‌هنگام عادت به زندگی مرفه و برخوردار از مواهب آن، روزگار را بر انوری دشوار کرده است. این امر، از مهم‌ترین زمینه‌های ناخرسندی انوری بوده که به ظهور نشانه‌های نومیدی، بدبینی و بیزاری در اشعار او انجامیده است. شکایت از روزگار، جلوه‌ای از این ناخرسندی است که مصداق‌های آن در میان اشعار انوری بسیار دیده می‌شود:

«یک‌چند روزگار نه از راه مکرمت
بر ما دری ز نعمت گیتی گشاده بود
چون چیز اندکی بهم افتاد، بازبرد
گفتی که نزد ما به امانت نهاده بود
وامروز هر که گویدم آن نیم‌ثروتی
کز مادر زمانه به تدریج زاده بود
چون باتو نیست گویمش آن بازخواست زود
گویی دهنده از سر جودی نداده بود
گردون چوسگ به فضل‌هی خود بازگشت کرد
بیچاره او که کارش با این فتاده بود»

(انوری، ۱۳۷۶: ۵۷۸)

انوری پس از آن‌که دچار فقر شد، به مدیحه‌سرایی روی آورد و از این طریق، درصدد برآمد تنگی معیشت و دشواری ناشی از آن را مرتفع سازد. بعضی ممدوحان که قدرت و امکان لازم برای دستگیری از انوری داشتند، از جمله سنجر سلجوقی و عمادالدین پیروز شاه، به او توجه زیادی کردند؛ اما این توجه به دلیل برخی رویدادهای سیاسی و تاریخی نتوانست تداوم یابد؛ از سوی دیگر، شیوه‌ی زندگی انوری که با قناعت‌پیشگی و عاقبت‌اندیشی نسبتی نداشت، مانع از دستیابی وی به آسایشی دایمی گشت؛ البته انوری در ستایش قناعت و قناعت‌پیشگی، اشعاری سروده، ولی فحوای این اشعار با رویه‌ی زندگانی او مطابقتی ندارد. انوری تمام عمر، حتی در دوره‌ی تهی‌دستی در کسب خوشی و لذائذی که به آن‌ها وابستگی داشت، زیاده‌روی کرد. با این وصف، از شماتتِ روزگار دست برداشت و همواره عوامل و عللی بیرون از خویش را مقصر می‌شناخت. او ناملایماتی را که به واسطه‌ی بی‌تدبیری خود تجربه می‌کرد، به دنیا، روزگار، فلک، مردمان و عواملی از این‌گونه نسبت می‌داد:

«جفای گنبد گردان به پایه‌ای برسید کزان فرازتر اندر ضمیر پایه نماند
 خرد چومورچه درتشت حیرتست از آنک مدبران را تدبیر تشت و خایه نماند
 از آفتاب حوادث چنان بسوخت جهان که که را بمثل دستگاه سایه نماند
 کدام طفل تمنی کنون رسد به بلوغ چو در سواد و بیاض زمانه دایه نماند
 طمع ببر ز سرایی که نظم عیش درو بهم سرایه توان داد و هم سرایه نماند
 مجاهزان فلک را مگر که مایه نماند.» جهان وظایف روزی و امن باز گرفت

(انوری، ۱۳۷۶: ۵۶۶)

۶- احوال ناسازگار

فقر در مواردی نگاه و نظر انوری را متوجه برخی نشانه‌های نامطلوب در زمانه و جامعه‌ی او کرده است. اشعاری که وی در نکوهشِ روزگار، بی‌عدالتی، فقر، فقدانِ ایمان و دیگر مظاهرِ نامطلوبِ روزگارش سروده، غالباً ریشه در تنگناها و دشواری‌هایی دارند که وی در حیاتِ فردیِ خود تجربه کرده است. انوری گاهی رنگ و محتوایی کلی به کلام معترض

خود بخشیده و از ستم‌هایی سخن رانده که نه فقط متوجه او، بلکه دامن‌گیر دیگر آحاد و افراد جامعه نیز هست؛ هم‌چنین به پایمال شدن ارزش‌ها و زیبایی‌هایی معترض شده که بُعد انسانی و اعتبار اخلاقی و معنوی دارند:

«ربع مسکون آدمی را بود دیو و دد گرفت کس نمی‌داند که در آفاق انسانی کجاست
 دور دور خشکسال دین و قحط و دانش است چند گویی فتح بایی کو و بارانی کجاست
 من ترا بنمایم اندر حال صدبوجهل جهل گرمسلمانی تو تعیین کن که سلمانی کجاست
 آسمان بیخ کمال از خاک عالم برکشید تو زنج می‌زن که درمن گنج پنهانی کجاست
 خاک را طوفان اگر غسلی دهد وقت آمدست ای دریغا داعی چون نوح طوفانی کجاست»
 (انوری، ۱۳۷۶: ۵۱۱)

این شعر، ماهیت اخلاقی و اجتماعی دارد؛ اما نظیر آن در غزلیات انوری اندک است. در غزلیات انوری به ندرت می‌توان بر اعتنای او به اوضاع جامعه یا چگونگی اعمال عدالت و دیگر ارزش‌های انسانی و معنوی نشانه‌ای یافت. اگر هم در مواردی از وضع غیرقابل تحمل جامعه یا درد و دغدغه‌ی مردمان سخن گفته، این سخنان، بیش از آن‌که برآیند جامعه‌اندیشی و دیگرخواهی او باشد، نتیجه‌ی تلخی و دشواری‌هایی است که وی در دنیای فردی خویش تحمل و تجربه کرده‌است. چنین اگر نبود، انوری محبوبیت و مقبولیتی را در میان مردمان روزگار خود کسب می‌کرد. انوری می‌توانست به مقام و مرتبه‌ی اجتماعی درخوری دست یابد. او شاعری توانمند بود و به واسطه‌ی آگاهی که از علوم زمانه‌ی خود داشت، دارای موقعیت علمی ممتاز نیز بود. همین امتیازات می‌توانست جایگاهی درخور ارزش برای وی فراهم آورد، اما تعلق خاطر بسیار به کامرانی و عدم پایبندی به اصول اخلاقی، تا حد زیادی از مرتبه و مقام اجتماعی انوری می‌کاست. شواهد این مدعا در ترسیم‌های رقت‌باری که انوری از حال و روز خویش به دست داده، موجود است.

انوری گاهی از احوال روحی و معیشتی خود پرده برمی‌دارد و نداشتن منزلت اجتماعی، نومیدی و استیصال خویش را به طرزی دردناک ترسیم می‌کند. این اشعار، مصداق‌هایی

بر نوستالژی در کلام انوری توانند بود. زیرا بیزاری از وضع موجود و ناخشنودی از زیستن در تنگنا را نشان می‌دهند. بی‌کسی، بداقبالی، غم‌گساری، اسارت، بیماری، سرگردانی، خوارمایگی، گریانی، نداری، گرسنگی و بدنامی، صفاتی است که انوری در این اشعار به عنوان حالات و ویژگی‌های خویش برمی‌شمارد:

«خدايگانا سالی مقیم بنشستم	به بوی آنکه مگر به شود ز تو کارم...
نه ماه دولتم از چرخ می‌دهد نورم	نه شاخ شادیم از باد می‌دهد بارم
نه پای آنکه ز دست زمانه بگریزم	نه دست آنکه در این رنج پای بفشارم
نه پشت آنکه ز اقبال، روی برتابم	نه روی آنکه دگر پشت بر جهان آرم
نه حرفتی که بدان نعمتی به دست آرم	نه غمخوری که خوردپیش تخت تیمارم
گهی به باخته‌ای این سپهر منحوسم	گهی گداخته‌ای این جهان غدارم...
گهی چو باد به هر جایگه پویانم	گهی چو خاک به هر بارگه در خوارم...
گهی به اجرت خانه گرو بود کفشم	گهی به نان شبانه به رهن دستارم
گهی نهند گرانجان و ژاژخان نامم	گهی دهند لقب احمق و سبکبارم
به حد و وصف نیاید که من ز غم چونم	به وهم خلق نگنجد که من چه سان زارم
خدای داندزین گونه زندگی که مراست	به جان و دیده و دل مرگ را خریدارم
از آنچه گفتم اگر هیچ بیش و کم گفتم	زدین اینزد و شرع رسول بیزارم»

(انوری، ۱۳۷۶: ۶۱۰)

ترسیمی که انوری در این غزل از احوال خود به دست داده، بیان‌کننده‌ی وضعیتی غیر قابل‌تحمل و شرایطی است که افلاس و نداری بر او تحمیل کرده است. ناگفته پیداست که وی اگر صاحب منزلت اجتماعی بود و مثل گذشته در رفاه و نعمت می‌زیست، هرگز بدین درجه از ناخرسندی از زندگی نمی‌رسید و مرگ را برای خویش آرزو نمی‌کرد. از ویژگی‌های این روایت صادقانه‌ی انوری، فردی بودن و خالی بودن آن از نشانه‌های اجتماعی است؛ نشانه‌هایی که می‌شود بر اساس آن نتیجه‌ی گرفت انوری غیر از پرداختن به خود، نگاه و توجهی به جامعه و شرایط زندگی دیگران داشته است.

۷. فقدان معشوق

تجلی آرزوگری و دل‌تنگی انوری در غزل‌هایش نمودی متفاوت یافته و تاحد زیادی با مناسبات عشقی او ارتباط پیدا کرده است. شکوه از نبودن یاری درخور و معشوقی سزاوار برای دل‌بستن و بهره‌مندی از وجود او، همواره در غزل‌های انوری دیده می‌شود. فقدان چنین معشوقی با توجه به مناسبات عاشقانه‌ی انوری و توقعاتی که وی از معشوق خویش داشته، در حقیقت، نبود امکانی برای خوشی و به منزله‌ی عدم دست‌یابی به لذائد جسمانی است. فحوای کلی غزل‌های انوری نشان می‌دهد یار مناسب و معشوقی که بتواند مایه‌ی خوشنودی او گردد، معشوقی است که توقعات او را برآورده سازد. هر کسی نمی‌توانسته پاسخ‌گوی نیازهای عاطفی و کامجویانه‌ی انوری باشد و نبودن چنین معشوقی به منزله‌ی فقدان مطلوب‌ها و لذائذی است که انوری سخت به آن، دل‌بستگی داشته است. از این‌روی، نیافتن و ندیدن دل‌داده‌ای که بتواند با دنیا و تمناهای عشقی وی خود را سازگار سازد، همواره نقصانی بزرگ در زندگانی او به شمار می‌آمد و انوری را به شکایت و اظهار ناخشنودی از زندگی وادار می‌کرد. او در این زمینه نیز روزگار و تقدیر را مسبب دانسته است. انوری این نقصان را مایه‌ی رنج و عاملی برای دردمندی خویش مطرح نموده و از این مسأله به صورت دستاویزی استفاده کرده تا توصیف‌های ناخوشایند از حال و روز خود و زمانه ارایه دهد:

«در همه آفاق دل‌داری نماند	در همه روی زمین یاری نماند
عقل بادل گفت کاندلر باغ عشق	گرچه برشاخ وفا باری نماند
یادگاری هم نماند آخر از آن	دل به بادی سرد گفت آری نماند
در جهان یک آشنا نگذاشت چرخ	چرخ را گویی جز این کاری نماند
گویی آخر این همه بیگانه‌اند	این ندانم آشنا یاری نماند
عشق را گفتم که صبرم اندکیست	گفت اینت بس که بسیاری نماند
گل نماند اندر همه گلزار عشق	راستی باید نه گل خاری نماند
انوری با خویشتن می‌ساز از آنک	در دیار یار، دیاری نماند»

(انوری، ۱۳۷۶: ۴۳۱)

آن‌چه در غزل‌های این‌گونه‌ی انوری به عنوان عامل دل‌زدگی از روزگار و فلک، طرح شده، درد بی‌یار بودن و فقدانِ همدمی درخور است که انوری را دچار نوعی بدبینی نسبت به روزگار و زندگانی می‌کند. او اغلب اوقات، این نقصان را که خاص دنیای اوست، کلیت بخشیده و به همه‌ی عالم، تعمیم داده است؛ به بیان دیگر، درد بی‌معشوق بودن او به صورت دردی عام مطرح شده؛ طوری که در همه‌ی آفاق، در روی زمین و در جهان، نه فقط برای خود، بلکه برای هیچ‌کس، آشنا، همدم و معشوقی نمی‌یابد. اظهار نومیدی از شرایط زندگی و بدبینی نسبت به عالم و مردمان، همواره یکی از نتایجی بوده که انوری به هنگام نیافتن معشوق و دل‌داده‌ای درخور، بدان رسیده و از آن، گله‌مند می‌شود:

«یک زمان از غم نیاسایم همی	تا که هستم باده‌پیمایم همی
می‌کنم تدبیر گوناگون و لیک	بسته‌ی تقدیر ننگشایم همی
چند باشم در وفای دلبران	چون‌دمی زیشان نیاسایم همی
جان و دل را در هوای مهوشان	جز غم و تیمار نفرایم همی
می‌روم هر جا و می‌جویم مراد	عاقبت نومید بازآیم همی»

(انوری، ۱۳۷۶: ۴۹۱)

۸- دنیای عاشقانه

تعلق خاطر انوری به خوشگذرانی و تمتع از معشوق، اهمیت زیادی در روابط و مناسبات عاشقانه‌ی او دارد و کیفیت تعامل با معشوق در شکل‌گیری محتوای غزل انوری نقش مهمی ایفا می‌کند. او به اشکال مختلف، فراز و فرود و چندوچونِ روابط خویش را با معشوق و معشوقانش ترسیم کرده است. نوع تمنا، آرزوگی، بی‌تابی، گله‌گزاری، ستایش، اظهار وفاداری و خاکساری‌های انوری، هریک، مظه‌ری از کیفیت عشق‌ورزی و مطلوب‌های او در دنیای عاشقانه هستند و می‌توانند چگونگی نگاه انوری به معشوق و توقعاتش را از او نشان دهند. انوری بخش عمده‌ای از غزل خود را با سخن گفتن از این امور، سامان بخشیده است؛ اموری که برآیند حال و هیجان‌های عشقی انوری بوده و

هر کدام، جنبه یا جنبه‌هایی از روحیات و عواطف وی را معلوم می‌دارند. انوری در پرداختن به هریک از این امور، یک مطلوب اصلی و اشتیاق نهایی را مدنظر دارد و آن، خوشگذرانی با معشوق و تمتع از وجود او بدون محدودیت‌هایی است که شرایط معیشتی و هنجارهای اجتماعی و اخلاقی برای آن تعیین کرده‌است. دسترسی به چنین مطلوبی، مستلزم گذشتن از مانعی بوده که انوری همواره آن را نکوهش می‌کند. شواهد زندگی و شعر انوری معلوم می‌دارد که قوانین و ارزش‌های اخلاقی و عرفی، مانع چندانی در برابر انوری نبوده، اما فقر از نظر او مانعی بزرگ و اصلی‌ترین عاملی بوده که وی را از دستیابی به معشوقان و نهایتاً از خوشی‌های حاصل از آن باز می‌داشته و فراهم آمدن اسباب خوشگذرانی و کامیابی از معشوق را ناممکن می‌کرده‌است. این ناکامی، زمینه‌ی دردمندی و رنجوری انوری و در نهایت، نارضایتی کلی او از زندگی فراهم می‌کرده‌است.

ناکامی عشقی و عدم برخورداری از لذت‌بخش بودن در کنار معشوق، دغدغه‌ای همیشگی در انوری است و به اشکال مختلف در غزلیات وی انعکاس یافته است. انوری در غزل‌های زیادی از نداشتن یاری بی‌آزار که به آسانی بتوان او را در اختیار گرفت، اظهار گله‌مندی نموده و آن را ستم زمانه قلمداد کرده است. لحن شکوه‌آمیز انوری در این گله‌گزاری با استیصال و نوعی درماندگی در برابر معشوق توأم می‌شود. در این غزل‌ها درخواست‌های انوری که برآیند نگرش عاشقانه‌ی اوست، مطرح می‌شود؛ درخواست‌هایی که معشوق از پاسخ‌گویی به آن‌ها به دلیل افلاس شاعر، سر باز می‌زند:

«به عمری در کفم یاری نیاید	ورآید جز جگر خواری نیاید
بنامیزد ز بیستان زمانه	ز گل قسمم بجز خاری نیاید
کنون نقشم کسی می‌بازمالد	که با او از دوشش چاری نیاید
به جانی بوسه‌ای می‌خواستم گفت	به هر جانی یکی یاری نیاید
مرا در مذهب عشقش گر او اوست	زده سجاده‌ناری نیاید
به صرف جان چو در بازار حسنش	به صد دینار دیداری نیاید

برو چون کیسه‌ای دوزم که هرگز مراد کیسه‌دیناری نیاید
 مرا گوید نیاید هیجت از من چگویم گویم‌مش‌آری نیاید
 مبند ای انوری در کار او دل تر از و رونق‌کاری نیاید»
 (انوری، ۱۳۷۶: ۴۴۵)

۹- توصیف نوستالژیک

غزلِ انوری، جز در مواردیکه از تحققِ وصال، سخن می‌گوید؛ یا زمانی که به یادکردِ زمانِ حضور در جوارِ معشوق می‌پردازد، عموماً، لحنی حسرت‌بار و محتوایی غمگینانه دارد و محتوای کلام او با آزار، اندوه، حسرت و ناگزیری و دردمندی‌های دنیای عاشقانه توأمانی می‌یابد. اظهار غمگینی و بیان توأم با افسوس و تحسر، شاخصه‌ای در غزل انوری است که نموده‌های متفاوت یافته است. این حالات در غزل انوری به اشکالی ترسیم شده که می‌تواند شدت و کیفیتِ نویدیِ انوری، هم‌چنین چگونگیِ امید و آرزومندیِ او را نشان دهد؛ خصوصاً زمانی که انوری از گذشته یاد می‌کند و احوالی را باز می‌گوید که تکرار آن در زمانِ حال، میسر نیست. روی آوردن به گذشته و اظهار اشتیاقِ بازگشت به دوران سپری‌شده، نمودی از حسرتِ انوری و به تعبیری، تجلی خاصی از مایه‌های نوستالژی در غزل اوست. در این رویکرد، زمانِ گذشته و رخدادهای آن، به صورتِ اموری خوشایند و مطلوب، توصیف شده و زمانِ حال و وضعیتِ فعلیِ شاعر به شکلی ناخوشایند و نامطلوب ترسیم می‌شود. انوری در این توصیف‌ها، اندوه، تشویش و ناملايمات روحی خود را نتیجه‌ی از دست‌رفتنِ معشوق بیان می‌کند؛ معشوقی که زمانی در زندگی او حضور داشته و اکنون به دلایلی، دست‌یابی به او میسر نیست. شرحِ دردمندیِ انوری در این غزل‌ها غالباً به گونه‌ایست که وی علی‌رغمِ جست‌وجو و اشتیاقش، قادر نیست زمان گذشته و معشوقی را که زمانی از آن او یا با او بوده، تکرار و تجدید کند. به همین دلیل از زمان حال و از شرایطی که در آن به سر می‌برد، اظهار ناخرسندی می‌کند و با لحنی نویدانه از آن سخن می‌گوید:

«ای باد صبحدم خبری ده زیار من
 او بود غمگسار من اندر همه جهان
 بی کار نیستم که مرا عشق اوست کار
 هرگونه‌ای شمار گرفتم ز روز وصل
 کوآن کسی که کرد شکایت ز روزگار
 پرخون دل و کنار همی خوانم این غزل
 کز هجر او شد دست پزولیده کار من
 اورفت و نیست جز غم او غمگسار من
 بی یار نیستم چو غمش هست یار من
 هرگز نبود فرقت او در شمار من
 تا بنگرد به روز من و روزگار من
 بر بود روزگار ترا از کنار من»
 (انوری، ۱۳۷۶: ۲۴۹)

ساختار و محتوای این غزل‌ها طوری است که در آن‌ها وقایع و زمانِ پشتِ سر، اموری مطلوب، و زمانِ حال و آینده به صورت شرایطی نومیدبار و دردناک، نشان داده می‌شود. تفکیک دو زمانِ گذشته و اکنون در اشعار این گونه‌ی انوری صرفاً با استفاده از نشانه‌های زمانی، مثل دیروز و دوش و دی و یا حالا و امروز و اکنون، صورت نمی‌گیرد، انوری مشخصه‌هایی مطلوب و نامطلوب و یا خوش و ناخوش را برای هر یک از این دو زمان، یعنی گذشته و حال به کار می‌گیرد. به این ترتیب، دو هویت متفاوت و مجزا به آن‌ها می‌بخشد و آن‌ها را با دو خصلت خوب و بد مطرح می‌کند. زمان گذشته که دوران وصل بوده، روزگار امیدواری، وفاداری معشوق، بی‌غمی، خرمی و نشاط است؛ روزگار حاضر که ایام هجران است، دوره‌ی بیهودگیِ عمر، ملال، نومیدی و جفاکاری معشوق به شمار می‌آید:

«آن روزگار کو که مرا یار یار بود
 روزم به آخر آمد و روزی نژاد نیز
 امروز نیست هیچ امیدم به کار خویش
 بدرود دی که کار من امیدوار بود
 دایم شمار وصل همی برگرفت دل
 این هجر بی شمار کجا در شمار بود
 باروی چون نگار نگارم هزار شب
 کارم زخمی و خوشی چون نگار بود
 و اکنون هزار بار شبی با دریغ و درد
 گویم یارب آن چه نشاط و چه کار بود»
 (انوری، ۱۳۷۶: ۴۳۸)

۹-۱- هجران و وصل

حسرت دیدار معشوق و اشتیاق حضور دگرباره در کنار معشوق از مهم‌ترین عوامل و انگیزه‌های رجوع به گذشته در غزل انوری است. یادکردِ خاطرات خوشی که زمینه‌ی آن، زمانی میسر بوده و اکنون نیست، بخشی از مطلوب‌ها و دنیای آرمانی انوری را شکل داده و بیزاری از شرایط فعلی که با فقدان معشوق، همراه است، دنیای ناخوشایند و نومیدی‌های وی را رقم زده است. بنابراین هر دو وجه امید و نومیدی در غزل انوری، مبتنی بر دنیای عشقی او شکل گرفته و از مناسبات عاشقانه‌ی وی تبعیت می‌کند. غزل انوری، همواره میان هجران و وصل، نوسان داشته و عواطف انوری، هر بار، متأثر از یکی از این دو حالت، سامان می‌پذیرد. این دو موضوع، دو محور کلی و اثرگذار در زندگی عاشقانه‌ی انوری بوده و دو سو، یا دو وجه کلی غزل او را شکل داده است. هجران، تلخ و جانگداز و آزار دهنده، وصل، خوش و مطلوب و دور از دسترس است. وصل، گاهی میسر می‌شود و هجران، همواره وجود دارد. غزل انوری به این دو موضوع بنیانی در حوزه‌ی غزل عاشقانه، وابستگی زیادی یافته؛ طوری که دیگر جنبه‌های شعر او را تحت تأثیر قرار داده است.

یادآوری و توصیف زمان وصل و رخدادهای آن، یکی از جنبه‌های کلام انوری است که با آن، آثار شادمانی و آسودگی به غزل وی راه می‌یابد. کلام انوری هنگامی که حضور در جوار معشوق را یادآوری می‌کند، لحنی شادمانه به خود می‌پذیرد. او همواره به ذکر اوصاف وصال، و حال و روز خوشی که در دوران وصل داشته، متمایل بوده و با یادآوری آن، خود را دلگرم و امیدوار نگاه می‌دارد. انوری از یادکردِ خاطره‌ی وصل، لذت می‌برد. او با بازآفرینی واقعی دیدار معشوق که با لذائذ خاصی همراه است و توصیف چندوچون آن، به طور غیر مستقیم، ترسیمی از دنیایی آرمانی خود به دست می‌دهد:

«مست از درم در آمد دوش آن‌مه تمام دربر گرفته چنگ و بکف نهاده جام
 بر روز روشن از شب تیره فکند بند وز مشک سوده بر گل سوری نهاده دام
 آهنگ پست کرده به صوت حزین خویش شکرهمی فشانده زیاقوت لعل فام

گفتی که لعل نواب و عقیق گداخته است در جام او ز عکس رخ او شراب خام
 بنشست بر کنار من و باده نوش کرد آن ماه سرو قامت و آن سروکش خرام
 گفت ای کسی که در همه عمر از جفای چرخ بامن شبی نیاورده‌ای به کام
 اینک من و تو و می لعل و سرود و رود بی زحمت رسول و فرستادن پیام
 با چنگ بر کنار بد اندر کنار من مخمور تابه صبح سفید از نماز شام
 در گوشه‌ای که کس نبد آگه ز حال ما زان عشرت به غایت و زان مستی تمام
 نه مطرب و نه ساقی و نه یار و نه حریف او بود و انوری و می لعل والسلام»
 (انوری، ۱۳۷۶: ۴۵۲)

۱۰- نتیجه

غزل فارسی، گونه‌های مختلفی از احساس دلتنگی و بیگانگی با دنیای پیرامون یا به تعبیر امروزی‌ن، نوستالژی را انعکاس داده است. انوری به عنوان یکی از نخستین شاعرانی که غزل عاشقانه سروده، ضمن ارائه معیارها و الگوهای آغازین این نوع غزل، گونه‌ای از بیان حسرت‌بار و نومیدانه، هم‌چنین توصیف‌هایی رقت‌بار از حال و روز خود به کار بسته که می‌توان آن‌ها را وجوهی از نوستالژی در کلام وی تلقی نمود. این وجوه، پس از انوری مورد توجه و تتبع غزل‌سرایان فارسی قرار گرفته و در مسیر تکوین مایه‌های غزل عاشقانه، ابعاد مختلفی به خود پذیرفته است. انوری هم زندگانی دشوار و توأم با تنگناهای معیشتی داشته؛ هم به خوشگذرانی و تمتع از لذات دنیای عاشقانه متمایل بوده است. این دو وجه در تکوین شعر او خصوصاً غزل‌هایش تأثیر و نقش تعیین‌کننده دارد. محرومیت و ناکامی انوری در هر دو عرصه‌ی معیشتی و عاشقی، جریانی از شکوه و شکایت و اعتراض را در کلام وی شکل داده؛ هم‌چنین بستری برای آرمان‌خواهی و تجلی آرزوهای او فراهم آورده که با تجلیات نوستالژیک، همانندی و نسبت دارد و می‌توان آن‌ها را با تعاریف و تعبیری که از نوستالژی به دست داده شده، منطبق یافت.

یادداشت

۱. منظور، غزل به عنوان یک قالب شعری، با تعاریف ساختاری، اعم از تعداد بیت و طرز قافیه و نیز موضوع و محتوای ویژه است (همایی، ۱۳۷۱: ۱۲۷-۱۲۴). واژه‌ی غزل که به تدریج در شعر فارسی به صورت اصطلاحی خاص و نهایتاً نوع و قالبی شعری درآمده، از پیشینه‌ای معنایی و کاربردی برخوردار است و مسیری از تکوین مفهوم را پیموده و نهایتاً به گونه‌ای از شعر اختصاص یافته‌است. غزل در ابتدا با الحان موسیقی پیوند داشته و در مورد سروده‌های آهنگین و عاشقانه به کار رفته است. قول، نغمه، سرود، چامه، الفاظ مترادفی برای غزل بوده‌اند که معانی نزدیک به هم را تداعی می‌کرده‌اند. سابقه‌ی این امر، در ایران باستان به اشعار «خسروانی» در دستگاه خسرو پرویز ساسانی باز می‌گردد که خوانندگان یا رامشگران، آن را با ساز برای پادشاه می‌خوانده‌اند (ایرانی، ۱۳۷۰: ۱۶). خسروانی، لحن و تصنیف‌هایی است که دارای الفاظ مسجع بوده و محتوای مدحی دارد (کریستین، ۱۳۶۳: ۲۳). این سنت توأمان شعری و موسیقایی، پس از اسلام نیز تداوم یافت. از این روی، تا مدت‌ها لفظ غزل در اذهان، در مفهوم شعر آهنگین و غزل‌سرا به معنی مطرب بوده است. مصداق‌های درکی این چنین از معنای غزل را در اشعار نخستین شاعران فارسی تا دوره‌های بعدی می‌توان دید. غیر از این مفهوم، معنای «تغزل» - چه در معنای شعر عاشقانه یا به مفهوم بخشی از قصیده - نیز از دیرباز با غزل همراه بوده و بسیاری اوقات بین آن‌ها تفکیکی قائل نمی‌شده‌اند (رزمجو، ۱۳۷۲: ۴۰). دکتر شمیسا، چهار معنا برای غزل در طی تاریخ ادب فارسی برشمرده که «سه معنای آن امروزه، قدیمی و متروک است...، غزل به معنای مقطعات چندبیتی فارسی که ملحون بوده...، غزل به معنی تغزل قصیده...، غزل به معنی مطلق شعر عاشقانه... و غزل به معنی مصطلح» (شمیسا، ۱۳۶۲: ۱۸-۳۳). منظور از معنای مصطلح، همان قالب غزل با قراردادهای موضوعی و مضمونی و ساختاری است که در قرن ششم به وجود آمد و انوری یکی از آغازگران آن به شمار می‌آید.

۲. انوری در موسیقی، نجوم، طب و منطق تحصیل نموده و خود را در این علوم، عالم می‌شمرد (زرین‌کوب، ۱۳۷۶: ۳۵۶). او در اشعار خود، خصوصاً در قطعاتش، مدعاهای علمی بسیار آورده (شمیسا، ۱۳۸۳: ۹۷) و تا حد زیادی به انعکاس اطلاعات خود پرداخته است (خالقی‌راد، ۱۳۷۵:

۱۴۴). انوری به اندوخته‌های علمی خویش تفاخر می‌کرد (یوسفی، ۱۳۸۶: ۱۳۹) و آن را مایه‌ی برتری خود بر دیگران می‌دانست (کزازی، ۱۳۸۴: ۱۱۷).

۳. البته این بدان معنا نیست که در اشعار انوری نمی‌توان مایه و اشارات اجتماعی یافت. آنچه ادعا شد در حوزه‌ی نومیدی و دل‌آزردگی‌های انوری از زمانه و به علت تهی‌دستی است. وگرنه در میان اشعار وی اشارات اجتماعی، البته به قول دکتر شفیعی «به لونی دیگر» می‌توان دید. ایشان می‌گویند: «هنر اصلی انوری در شعرهای اجتماعی، از لونی دیگر است، در شعرهایی است که در آن به غریزه، نابرابری‌ها، بی‌عدالتی‌ها و بحران ارزش‌های مترقی را، با زبانی استوار و فصیح و پاکیزه احساس و تصویر کرده‌است. آن‌جا که به طنز می‌گوید:

ای خواجه! مکن تا بتوانی طلب علم کساندر طلبِ راتبِ هر روزه بمانی
رو مسخرگی پیشه‌کن و مطربی آموز تا دادِ خود از کهنتر و مهتر بستانی
(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹: ۱۰۵)

منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۸۱). *فرهنگ علوم/انسانی*. چاپ اول. تهران: مرکز.
- اخوان‌ثالث، مهدی (۱۳۷۴). *تفیضه و تقیضه سازان*. به کوشش ولی‌اله درویدیان. چاپ اول. تهران: زمستان.
- انوری ابیوردی (۱۳۶۷). *دیوان/انوری*، با مقدمه‌ی سعید نفیسی. چاپ اول. تهران: نگاه.
- انوشه، حسن (۱۳۷۶). *دانشنامه‌ی ادب فارسی*. چاپ اول. تهران: فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ایرانی، اکبر. (۱۳۷۰). *هشت گفتار پیرامون حقیقت موسیقی غنایی*. چاپ اول. تهران: حوزه‌ی هنری.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۸۰). *فرهنگ معاصر (انگلیسی-فارسی)*. چاپ اول. تهران: فرهنگ معاصر.
- خالقی‌راد، حسین (۱۳۷۵). *قطعه و قطعه‌سرایی در شعر فارسی*. چاپ اول. تهران: علمی و فرهنگی.

- خرمشاهی، بهالدین (۱۳۷۱). *حافظ نامه* (بخش اول). چاپ چهارم. تهران: علمی و فرهنگی / سروش.
- رزمجو، حسین (۱۳۷۲). *انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی*. چاپ دوم. مشهد: آستان قدس.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱). *سیری در شعر فارسی*. چاپ سوم. تهران: علمی.
- _____ (۱۳۷۶). *آشنایی با نقد ادبی*. چاپ چهارم. تهران: سخن.
- زمردیان، رضا (۱۳۷۳). *فرهنگ واژه‌های دخیل اروپایی در فارسی*. چاپ اول. تهران: آستان قدس.
- شفیع‌کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۸). *شفیعی کدکنی و هزار سال انسان*. کریم فیضی. چاپ اول. تهران: اطلاعات.
- _____ (۱۳۸۹). *مفلس‌کیمیافروشن. نقد و تحلیل شعر انوری*. چاپ چهارم. تهران: سخن.
- شمیسا، سیروس (۱۳۶۲). *سیر غزل در شعر فارسی*. چاپ اول. تهران: فردوسی.
- _____ (۱۳۸۳). *سبک‌شناسی شعر*. چاپ اول. تهران: میترا.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۳۸). *تاریخ ادبیات در ایران*. جلد دوم. چاپ نهم. تهران: فردوس.
- عبادیان، محمود (۱۳۸۴). *تکوین غزل و نقش سعدی*. چاپ اول. تهران: اختران.
- کریستین سن، آرتور (۱۳۶۳). *شعر و موسیقی در ایران*. عباس اقبال. چاپ اول. تهران: هنر و فرهنگ.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۴). *آب و آیین، جستارهایی در ادب و فرهنگ*. چاپ اول. تبریز: آیدین.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۷۱). *فنون بلاغت و صناعات ادبی*. چاپ هشتم. تهران: هما.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۸۶). *چشمه‌ی روشن*. چاپ یازدهم. تهران: علمی.